

# رابطه زبان و تفکر

## و نقش آن در سرنوشت انسان

● لیلا رضایی

تهیه کننده سابق رادیو و دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

سخنوری او، بر وجود نیروی اندیشه در وی دلالت می‌کند. به این ترتیب، قدرت اندیشه از دیرباز، همه وجوه زندگی انسان را، تحت تأثیر خود قرار داده‌است. نمودهای اندیشه انسان، در همه ادوار زندگی بشری و در طول قرن‌هایی که از نسل انسانی می‌گذرد، به خوبی آشکار است. می‌توان گفت به‌جز آن دسته از فعالیت‌های زیستی انسان که به‌طور طبیعی جریان دارد و از تأثیر اراده او بیرون است، همه نمودهای دیگر زندگی او ناشی از اندیشه اوست. پژوهشگران، به مجموعه توانایی‌های گوناگون ذهن انسان که فعالیت‌های شناختی متفاوتی را سبب می‌شود، اندیشه یا فکر می‌گویند. از جمله این توانایی‌ها که می‌توان آنها را عمده‌ترین فعالیت‌های ذهنی انسان نامید، باید به قدرت دسته‌بندی، تشکیل مفهوم، ادراک، مشاهده، حافظه، یادآوری، استنباط، استدلال، حل مسئله و

زبان» و «اندیشه» دو ویژگی از ویژگی‌های ذهن انسان است که او را از تمامی جانداران دیگر، متمایز می‌کند. هیچ‌یک از جانداران، مانند انسان، امکان بهره‌گیری از این دستگاه ارتباطی پیچیده را ندارند. دستگاهی، که با قدرت زبانی خود، بتواند بی‌نهایت جمله را تولید و درک کند. در واقع به‌جز انسان، هیچ موجود دیگری قادر نیست درباره پدیده‌های فراوان و گوناگون جهان، به صورت پیچیده و در عین حال منظم، اندیشه کند. پس باید گفت که ذهن انسان، زمینه زیستی خاصی برای فرآیندهای شناختی و زبانی دارد که از راه آنها، توانایی‌های اندیشیدن و تکلم را برایش فراهم می‌کند. در تعاریفی که اندیشمندان و فلاسفه قدیم از انسان ارائه کرده‌اند، همواره انسان، حیوان ناطق نامیده شده‌است؛ منظور این بزرگان از وجود فوه نطق در انسان، پیش از تأکید بر

سال چهارم، فصل اول، شماره ۱، ۱۳۸۱



پژوهش‌های علمی و ادبیات

تخیل اشاره کرد. این توانایی‌ها، در هیچ‌یک از جانوران دیگر وجود ندارد. البته این سخن به این معنی نیست که جز انسان، هیچ موجود دیگری از دستگاه ارتباطی برخوردار نیست. زیرا نمودهای ساده و ابتدایی فکر را در بسیاری از جانداران دیگر می‌توان جست‌وجو کرد و آواهای ساده و محدود دستگاه ارتباطی آنها برای ابلاغ فکر ساده به هم‌نوعانشان کافی به نظر می‌رسد. اما زبان انسان که برای شکل‌گیری، جریان و بیان اندیشه عالی او، ابزاری مؤثر است. قطعاً با ابزار ارتباطی ساده جانداران دیگر، قابل قیاس نیست.

پرسشی که در اینجا طرح آن ضروری به نظر می‌رسد، رابطه زبان و تفکر است. آیا انسان، بدون استفاده از زبان، قادر به تفکر نیست؟ آیا زبان، تنها شرط فعالیت‌های عالی ذهن مانند: تفکر، تخیل، تجرید، تعمیم استدلال، قضاوت و مانند آن است؟ آیا اگر ما زبان نمی‌آموختیم، از این فعالیت‌های ذهنی بی‌بهره می‌ماندیم و در هیچ زمینه‌ای، امکان اندیشیدن برای ما فراهم نمی‌شد؟

رابطه زبان و اندیشه، از دیرباز ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. مثلاً افلاطون معتقد بود که در هنگام تفکر، روح انسان با خودش حرف می‌زند. این نظریه در دنیای جدید هم به گونه دیگری مطرح شده است. واتسون که از پیروان مکتب رفتارگرایی در روان‌شناسی است عقیده دارد که تفکر، همان سخن گفتن است که به صورت حرکات خفیف در اندام‌های صوتی ظاهر می‌شود.

بحث درباره رابطه زبان و تفکر، در آثار و نوشته‌های ادوارد ساپیر به گونه دیگری است. ساپیر می‌گوید مهم‌ترین بخش ارتباط زبان و اندیشه، در

**مهم‌ترین بخش ارتباط زبان و اندیشه، در ویژگی نمادینی زبان نهفته است اما تنها به همین علت است که نمی‌توان زبان و تفکر را همواره دو جریان هم زبان و جدانشدنی دانست.**

زبانی را مورد توجه قرار می‌دهد، او عقیده دارد، رابطه‌ای که زبان را می‌سازد رابطه‌ای نمادین است. یعنی کلمه با تصویری که با آن پیوند خورده است، رابطه‌ای دلالتی دارد، او می‌نویسد:

«جهان تجربیات ما باید بسیار ساده شده باشد و تعمیم یافته باشد تا از رهگذر آن بتوانیم از تمامی تجربیات خود در زمینه اشیاء و روابطشان عناصر نمادین فراهم آوریم و پیش از آنکه بتوانیم آرا و اندیشه‌های خود را به دیگران منتقل سازیم.

**آیا انسان، بدون استفاده از زبان، قادر به تفکر نیست؟ آیا زبان، تنها شرط فعالیت‌های عالی ذهن مانند: تفکر، تخیل، تجرید، تعمیم استدلال، قضاوت و مانند آن است؟ آیا اگر ما زبان نمی‌آموختیم، از این فعالیت‌های ذهنی بی‌بهره می‌ماندیم و در هیچ زمینه‌ای، امکان اندیشیدن برای ما فراهم نمی‌شد؟**

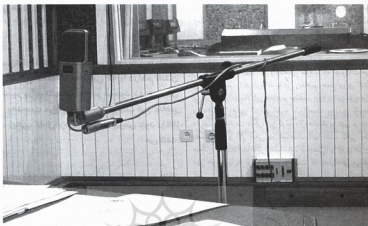
دستیابی به سیاه‌های از این چنین عناصر نمادین بسیار ضروری و الزامی است. بنابراین عناصر زبان، یعنی همان نشانه‌هایی که برای تجربیات، حکم برجسب را پیدا می‌کنند باید با کل گروه‌ها و طبقات حدود مرز یافته تجربیات ربط پیدا کنند و نه با خود تجربیات به صورت منفرد و تک‌تک، تنها از این رهگذر است که ارتباط میسر می‌شود.

ساپیر در ادامه بحث ویژگی نمادین زبان، بسیاری از واژه‌ها را در قلمرو نمادها می‌گنجد که همگی به وسیله ساده‌سازی تجربه‌ها به دست آمده‌اند. در زیر شمار بسیاری از عناصر زبان، نخستین مرحله به طور مسلم، ساده‌سازی تجربه است و اساسی خاص یا به اصطلاح نام‌های افراد، یا اشیاء واحد نیز همگی از زمره همین دسته‌اند. این ساده‌سازی به ذات و به ماهیت، همان نوع از ساده‌سازی است که زیربنای ماده خام تاریخ و هنر را تشکیل می‌دهد و یا خود آن ماده خام را شکل می‌بخشد. ولی ما نمی‌توانیم تنها به تقلیل انبوه بیکران و نامحدود تجربه تا این اندازه بسنده کنیم. بلکه باید اشیاء را کاملاً استخوان از زواید جدا سازیم. باید انبوه تجربیات نامتجانس را یک‌جا و یک‌مرتبه روی هم بپوشیم و آن همه را برای راحتی کار، هر چند که اشتباه باشد چندان همانند فرض کنیم که بتوانند پکسان قلمداد شوند. از این رهگذر است که این تجربیات و هزاران پدیده متجانس دیگر را گردآوری می‌کنند و فرض را بر این می‌گذارند که همه آن پدیده‌ها چندان وجوه مشترک با هم دارند که می‌توانند علی‌رغم

تفاوت‌های بسیار و آشکار، در ذیل عنوان واحد، طبقه‌بندی شوند.

به این ترتیب مهم‌ترین بخش ارتباط زبان و اندیشه، در ویژگی نمادین زبان نهفته است اما تنها به همین علت است

خلق می‌کند مطلقاً از زبان الهام نمی‌گیرد. گرچه ممکن است که او به واسطه زبان، تعلیم بگیرد. در توضیح آثار خود از زبان مدد جوید یا حتی هنگامی که با قلم و چکش، پیکر مجسمه‌ای را می‌تراشد یا خویشش گفت‌وگو کند، اما به نظر نمی‌رسد که



**اگر بدانیم که زبان انسان‌ها پدیده‌ای بسیار پیچیده و چند لایه است، به خوبی به این نکته پی می‌بریم که نمی‌توان درباره چنین پدیده چندجانبه و پیچیده‌ای، که همواره در حال تغییر و تبدل نیز هست، نظری ایستا و ثابت ارائه کرد.**

این گفت‌وگو با خویشتن در خلاقیت هنرش ضروری باشد. ممکن است مواقعی این هنرمند چنان در بحر مفهوم بخشیدن به شکل‌ها و شگردها مستغرق باشد که تفکرات خود را به وسیله واژه‌ها انجام دهد...

گذشته از این، اگر بدانیم که زبان انسان‌ها پدیده‌ای بسیار پیچیده و چند لایه است، به خوبی به این نکته پی می‌بریم که نمی‌توان درباره چنین پدیده چندجانبه و پیچیده‌ای، که همواره در حال تغییر و تبدل نیز هست، نظری ایستا و ثابت ارائه کرد. این پیچیدگی و چندجانبه بودن زبان و مفاهیم زبانی را دوارده سایر در نظریات خود، به خوبی مورد توجه قرار داده است؛ دجریان زبان، نه تنها به موازات جریان خودآگاهی و محتوای درونی آن، بلکه پایه‌های سطوح مختلف آن عمل می‌کند و سطوح مزبور از آن حالت ذهن آغاز می‌شود که

که نمی‌توان زبان و تفکر را همواره دو جریان هم زبان و جدانشدنی دانست. رونالدو لانگاکر در این باره عقیده دارد که اگر تفکر را فعالیت آگاهانه ذهن تعریف کنیم، مسلماً تفکر یا حداقل برخی از انواع تفکر، می‌تواند به طور مستقل از زبان صورت پذیرد. لانگاکر در این باره موسیقی را شاهد مثال می‌آورد و می‌گوید: «به تجربه ثابت شده است که همه ما به هنگام گوش فرادادن به موسیقی هرگاه مجذوب آهنگی شویم بی آنکه زبان را دخالت بدهیم، آن آهنگ را دو ذهن خود ترنم می‌کنیم. پداست که در این قبیل موارد زبان دخالتی ندارد (البته منظور ما موسیقی توأم با اشعار غنایی نیست) تصنیف موسیقی به هیچ وجه به زبان وابسته نیست و این امر نیز در مورد بقیه فعالیت‌های ابدایی و تلاش‌هایی که برای حل مشکلات می‌کنیم، صادق است. پیکرتراشی که اثری را



تصورات خاص و منفرد بر آن سلطه دارد و تابدان حالت ادامه می‌یابد که در آن، تنها مفاهیم مجرد و روابط آنها در کانون توجه قرار می‌گیرند. یعنی حالتی که از آن معمولاً به حالت استدلال یاد می‌کنند... پس تنها صورت بیرونی زبان است که ثابت می‌ماند و حال آنکه معنای درونی آن، یعنی همان ارزش روانی و یا شدت و قوت آن، همراه با میزان توجه ما یا همراه با علاقه به خصوص و گزیده ذهن، آزادانه

**می‌توان تفکر را محتوای برتر و نهانی یا بالقوه سخن دانست. محتوایی که با فراهم شدن تعبیر برای تک‌تک عناصر موجود در هر زبان به دست می‌آید و به این ترتیب این عناصر زبانی، کامل‌ترین ارزش مفهومی خود را القا می‌کنند.**

تغییر می‌کند. بنابراین در کنار دل‌پای که برای اثبات جدایی زبان و تفکر ارائه شد، نباید از نظر دور بداریم که بیشتر فعالیت‌های فکری و ذهنی مابه‌کمی زبان انجام می‌شود. نمونه یازدهم این همراهی زبان و اندیشه را در مبحث نمادین بودن واژه‌های زبان، مطرح کردیم.

بسیاری از دانشمندان عقیده دارند که واژه‌ها به‌عنوان نماد، از برخی جهات تفکر را برای انسان، آسان‌تر می‌کنند. معنای واژه، نشانگر آمیزه‌ای بسیار فشرده از تفکر و زبان است. تا آن اندازه که تشخیص اینکه آیا این آمیزه، پدیده‌ای زبانی است یا پدیده‌ای فکری، دشوار است. واژه بدون معنای آوایی بی‌فایده است. بنابراین معیار واژه جزء ضروری آن است. در ابتدا به نظر می‌رسد که می‌توان واژه را پدیده‌ای زبانی به حساب آورد. اما از دیدگاه روان‌شناسی، معنای هر واژه، تعمیم یا مفهوم است و چون تعمیم‌ها و مفهومی‌ها، به یقین از اعمال تفکر به‌شمار می‌روند، می‌توان معنا را پدیده‌ای فکری در نظر گرفت. معنای واژه تا زمانی که اندیشه‌ها در گفتار تجسم نیافته است، پدیده‌ای فکری به‌شمار می‌رود و هنگامی معنای واژه، پدیده‌ای زبانی محسوب می‌شود که گفتار با اندیشه در آمیزد و از آن، روشنی و صراحت یابد. معنای واژه، پدیده فکری زبانی یا گفتار با معنی است. و حاصل پیوند واژه و اندیشه است.

پیوند واژه و اندیشه، در زمینه مفاهیم التزامی، از اهمیت

بیشتری برخوردار می‌شود. در این باره لانگاکر ژرف اندیشی‌های ارزشمندی داشته‌است. او می‌نویسد: «عدالت، دموکراسی، آزادی، کمونیسم و آموزش و پرورش، اصطلاحاتی آشنا هستند. اما تعیین معنای دقیق آنها بسیار مشکل است. واژه عدالت، همانند واژه میز که تصویر عینی میز را در ذهن برمی‌انگیزد نیست؛ مامعمولاً می‌توانیم در مورد اینکه شیئی میز هست یا نیست به توافق برسیم. اما چگونه می‌توان در مورد مفهومی مجرد چون «عدالت» یقین حاصل کرد. بی‌شک نظر ما در مورد مفاهیمی مانند «کراهت» و «آزادی» هم گنگ و مبهم است و هریک از ما معنای متفاوتی از آنها اراده می‌کنیم. اگر واژه‌هایی نبودند که تصورات مبهم و غیرمنسجم را در ارتباط با این مفاهیم جمع‌آوری کنند و پیوند دهند، احتمالاً این مفاهیم مطلقاً وجود نداشتند. چه این واژه‌ها، واژه‌هایی التزامی‌اند و با واقعیت پیوندی نامحکم دارند. به عبارت دیگر، این‌گونه واژه‌ها، تقریباً تهی و بدون مصداق‌اند و اگر آدمی در استعمال آنها دقت کافی نکند، ممکن است تحت تأثیر احساسات شخصی، بر روی هر چیز مهر خوب یا بد بزند. این‌گونه است که به راحتی می‌توان کسی را کمونیست خواند یا به نام آزادی، کارهایی انجام داد یا تحت تأثیر این واژه‌های تهی به راه خطا رفت» بنابراین رابطه زبان و اندیشه تا به آن اندازه مهم است که می‌تواند برواقعیات جاری جامعه تأثیر گذار باشد.

با مطالعه زبان‌های گوناگون جامعه بشری و برآورد دایره واژگان آنها در زمینه‌های گوناگون، ارتباط اندیشه و زبان یک

**در رسانه رادیو که رسانه‌های همگانی و گسترده است، زبان کاربردی بسیار وسیع دارد. تا به آنجا که ساختار زبانی قشر وسیعی از افراد جامعه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و در بسیاری موارد می‌تواند برای افراد مختلف جامعه از جمله جوانان و نوجوانان الگوسازی کند.**

ملت، بیشتر آشکار می‌شود. به همین علت است که هر چه ملتی از نظر فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... پیشرفته‌تر باشد، زبانی قوی‌تر و دایره واژگانی وسیع‌تر دارد و همین امر امکان تبادل اندیشه بیشتری را به‌او می‌دهد. در این زمینه هم، نوشته‌های لانگاکر، بسیار جالب توجه است. او با اشاره به

اینکه واژه‌ها در شکل دادن به مفاهیم، نگهداری و استفاده از آنها، نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند، به تفاوت زبان‌های گوناگون از نظر دایره واژگانی آنها در زمینه‌های مختلف می‌پردازد او می‌گوید: در زبان انگلیسی برای دو رنگ آبی و سبز دو کلمه وجود دارد. در حالی که زبان‌هایی وجود دارند که این دو را یکی می‌دانند و برای آنها، یک اسم بیشتر ندارند. همچنین اسکیموها برای انواع دانه‌های برف، واژه‌های گوناگون به کار می‌برند در صورتی که در زبان انگلیسی برای آن فقط واژه Snow وجود دارد. این نکته مهم نیست که دو زبان مورد مقایسه چه زبان‌هایی باشند، زیرا این قبیل اختلافات در

### همه ما به‌هنگام گوش فرادادن به موسیقی هرگاه مجذوب آهنگی شویم بی آنکه زبان را دخالت بدهیم، آن آهنگ را در ذهن خود ترنم می‌کنیم پیداست که در این قبیل موارد زبان دخالتی ندارد

هر حال در واژگان آنها یافت می‌شود، بلکه مسئله این است که تا چه اندازه اختلاف برداشت ما از عالم خارج در قالب‌های زبانی، عامل ایجاد اختلاف برداشت متناظر در تفکر است. شکی نیست که تفاوت‌های واژگانی تا حدودی بر تفکر اثر می‌گذارد، تفکر ما از قالب زبانی متأثر از تجارب ما تأثیر می‌پذیرد. به عبارت دیگر بیان مفاهیمی که در زبان، واژه‌های خاصی برای آنها وجود دارد نسبت به مفاهیمی که واژه‌های خاص برای آنها وجود ندارد، آسان‌تر است. روشی که زبان آدمی بر اساس آن، دنیای مفاهیم را تفکیک می‌کند در تفکر او تأثیری برجای می‌گذارد. اما نباید این آثار را زایل و پرومند دانست. همه ما کاملاً قادریم مفاهیمی را که برای آنها واژه‌های خاص وجود ندارد. در ذهن خود تصور کنیم و به هر کدام نامی بدهیم. برای مثال می‌توانیم در ذهن خود ایسی را که از وسط پیشانی‌اش شاشی درآمده و از هر سو باخ بیفتی‌اش گلی رسته است، مجسم کنیم. البته برای چنین موجودی واژه خاصی وجود ندارد، اما به هر حال می‌توان چنین چیزی را تصور کرد.

کوتاه سخن اینکه از نظر گاه زبان می‌توان تفکر را محتوای برتر و نهانی یا بالقوه سخن دانست. محتوایی که با فراهم شدن تعبیر برای تک تک عناصر موجود در هر زبان به دست

می‌آید و به این ترتیب این عناصر زبانی، کامل‌ترین ارزش مفهومی خود را القا می‌کنند. در نتیجه زبان و تفکر، به هیچ وجه از همه جهات و به‌طور دقیق، هم‌تراز نیستند. شاید بهتر باشد که بگوییم: زبان، نمود بیرونی تفکر در برترین و تعمیم‌یافته‌ترین سطح تظاهر نمودن آن است.

در رسانه رادیو که رسانه‌های همگانی و گسترده است، زبان کاربردی بسیار وسیع دارد. تا به آنجا که ساختار زبانی قشر وسیعی از افراد جامعه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و در بسیاری موارد می‌تواند برای افراد مختلف جامعه از جمله جوانان و نوجوانان الگوسازی کند. به همین علت توجه به زبان در رادیو، از اهمیت بسیاری برخوردار است. با توجه به آنچه که تاکنون درباره رابطه زبان و تفکر گفتیم اهمیت به کارگیری درست و گسترده واژگان و ترکیبات آنها در رادیو جهت گسترش و اعتلای اندیشه مردمان جامعه آشکار می‌شود. برای دستیابی به این مهم، لازم است پیش از هر چیز، دست‌اندرکاران این رسانه عمومی با اهمیت زبان و ویژگی‌های آن آشنا شوند و سپس با روشی درست، به ترویج این زبان همت گمارند. بی‌گمان این رسانه با به‌کارگیری واژگانی که نمادهای مفاهیم والا و ارزشمند می‌تواند باعث آشنایی بیشتر مردم با این مفاهیم شود. بدیهی است که اگر در این زمینه تلاش شایسته‌ای صورت پذیرد می‌توان به قدرت و گسترش بیشتر زبان فارسی درآینده امیدوار بود. ساخت برنامه‌های پر محتوا که لازم آن بهره‌گیری از زبانی سرشار با تنوع واژگان است می‌تواند یکی از راه‌های مؤثر در دستیابی به چنین هدفی باشد.

این پژوهش و پژوهش‌های دیگری که در پی آن انجام خواهد شد، گوشه‌گوشی است ناچیز در راه تحقق این هدف بزرگ به این امید که در آینده‌ای نه چندان دور، این هدف والا یا کار گروهی همه علاقه‌مندان به حفظ تمامیت فرهنگی و سیاسی ایران اسلامی، محقق شود.

منابع:

- اسیر، ادوارد. (۱۳۴۶). درآمدی بر مطالعه سخن گفتن (ترجمه علی محمد حق‌شناسی). تهران: خورشید.
- ویگوتسکی، لوسئوینوویچ. (۱۳۴۷). تفکر و زبان (ترجمه دکتر بهروز عابدی‌فرد). تبریز: نیلا.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). زبان و تفکر تهران: فرهنگ معاصر.
- مشکوة الدینی، مهدی. (۱۳۶۶). زبان و رشد اندیشه. مجله زبان‌شناسی، سال چهارم، شماره اول و دوم.
- لانگاکر، روتلندو. (۱۳۶۳). زبان و تفکر. ترجمه بهروز عابدی‌فردی. ۱. مجله زبان‌شناسی، ۱: ۱.

